



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله والثناء له رسالة شريفة وعجالة منيفة موسومة به

# زین العروس

من تالیفات

عالی جناب مستغنی القاب مشتری درایت مزینج رایت سلالة الاعاظم علالة الاقائم  
سموالمكان جناب نواب سید احمد حسین خان صاحب بهادر المتخلص  
به سالک اسکنه الله فی فرا دیسرا بجان خلف اصغر علی جناب نواب ولید صاحب

حسب الحکم

جناب نواب سید بنیا حسین خان صاحب بهادر المتخلص به جواد خلف الصدق

مؤلف این رساله باسعد آوان و آسن عنوان

مطبع انتظامی پوری علی بابا

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اللَّهُمَّ يَا مُلَهُمَّ الْعَرَبَ وَالْعَجَمَ وَيَا جَاعِلَ الشَّعَرِ مِنَ الْحَكَمِ صَلِّ عَلَى  
 رَسُولِكَ الَّذِي هُوَ سَبَبُ خَلْقَةِ الْأَفلاكِ وَوَدَّ لِلنَّشِيدِ  
 أَرْكَانَ خِيَامِ لَوْلَاكَ وَاللَّهُ الَّذِي هُمْ مَنَاجِعُ بِحُورِ الْإِيمَانِ سَيِّمًا  
 وَصِيَهُ بِهَا فَاصِلَةُ ذِي الْجُودِ وَالْإِحْسَانِ صَلَواتُكَ مَوْزَنُ الْأَعْلَاءِ  
 مُتَّصِلَةٌ مَقْرُونَةٌ أَمَّا بَعْدُ إِنَّ رِسَالَةَ هَيْبَتِهِ تَزِيدُهُ الْعُرُوضُ كَمَا بَسْتُهُ عَايَ  
 بَعْضُ طَلَّابٍ وَخَلَصَ أَحْبَابُ كِبَالٍ وَضُوحٍ وَاخْتَصَارُ نَوْشَةٍ شَدِيدٍ مَرْتَبٍ كَرْدَةٍ شَدِيدٍ مَقْدَمِهِ  
 وَبَنَاجِيبُ بَابِ دَانَا السَّيِّدِ أَحْمَدَ حُسَيْنِ الْمُتَخَلِّصِ بِسَائِكَ حَفَظَهُ اللَّهُ عَنِ الْمَوَالِكِ  
 مَقْدَمِهِ دَرْتَعْرِيفِ عِلْمِ عُرُوضٍ وَوَجْهٍ تَسْمِيَةٍ وَعُلَّتْ غَائِي وَمَوْضُوعٌ وَوَضَعُ آفَانٍ وَتَعْرِيفِ  
 شَعْرِ بَابِ **أَوَّلِ** دَرَبِيَّانِ كَيْفِيَّتِ قَرْضِ الشَّعْرِ يَعْنِي تَقْطِيعِ سَيْتٍ وَأَسْمَى أَرْكَانٍ وَ  
 أَجْزَائِ أَرْكَانٍ حَسَبِ اصْطِلَاحِ عَرَضِيَّانٍ وَبَيَانِ أَجْمَالِ أَقْسَامِ شَعْرِ بَابِ **دُومِ**  
 دَرَبِيَّانِ أَصُولِ أَرْكَانٍ وَتَعْدَادِ بَحُورِ وَأَسْمَاءِ وَأَوْزَانِ سَائِلَةِ آفَانِ بِرَبِّانِ أَشْرَافِ كَرَامَتِهِ

میان عرب و عجم یا اختصاص آنها به یک باب سوم در بیان تعداد زما فاعل معانی  
 آنها باب چهارم در بیان اوزان بحر مزاحقه مروج که اساتذہ در آنها شعر گفته اند  
 وفروع اصول عشره تنها باب پنجم در بیان اوزان رباعی مقدره در تعریف علم  
 عروض و علت غائی و موضوع و واضح آن و تعریف شعر بدانکه عروض علم است که بحث کرده  
 می شود در این اوزان شعر که صحیح است یا سقیم و شعر را باین علم عرض کرده می شود بحسب امتیاز  
 موزون از ناموزون پس عروض بمعنی معروض شد و همین است وجه تسمیه اش بعلم عروض  
 یا اینکه عروض اسمی است از اسماء مکه معظمه و الهام عروض هم آنجا شده است شاید بدین  
 سبب عروض نامیده باشند تسمیه المظروف باسم الظرف موجه دیگر هم ذکر کرده اند و علت غائی  
 ادراک وزن حقیقی و غیر حقیقی و امتیاز موزون از ناموزون است و موضوعش شعر است من حیث الوزن  
 و واضعش خلیل بن احمد است که در مکمل بیان علم شده و شعر کلامی است موزون متقنی که بقصد  
 متکلم صادر شده باشد و بعضی قید متقنی بوضع و نش داخل تعریف ندانسته اند و همین را سکاکی  
 در مفتاح ترجیح داده است و بعضی دیگر قصد متکلم را هم لازم نمیدانند و هو المخرج من وجوه  
 باب اول در بیان تقطیع و اسامی ارکان و اجزای ارکان حسب اصطلاح عروضیان  
 و بیان اجمالی اقسام شعر تقطیع در لغت پاره پاره کردن است و در اصطلاح اجزای بیت را  
 از هم جدا کرده با رکان بحر برابر کردنست بنحی که متحرک در برابر متحرک و ساکن در برابر ساکن  
 بیاید و اتفاق در نوع حرکت لازم نیست و در تقطیع حروف ملفوظه معتبر است نه مکتوبه همچو آدم  
 یک الف بر وزن فعلن و او و یک و او بر وزن مفعول در کتابت اگر چه یک الف و یک  
 و او است اگر در تلفظ و الف و او است پس همان معتبر باشد و گاهی حرکت را بجای  
 حرف و گاهی حرف را بجای حرکت می شمارند موافق تلفظ و اگر اجتماع ساکنین در وسط

مصراع واقع شود و ساکن اول حرف برود دوم نون باشد ثانی ساقط شود در تقطیع و اگر ساکن  
 ثانی نون نباشد یا اولین حرف مد نباشد یا انتهای هر دو باشد ساکن ثانی متحرک شود در تقطیع همچو  
 یار جو و امن جو و شکر گو بر وزن فاعلن و مثال اکثر اینها این بیت حکیم اسد سست  
 ز شوق لبش خون همی خورد دل و دو تا گشته زلفش همه برود دل و تقطیعش ز شوقی  
 فعلون لبش خور فعلون تہی خور فعلون و دل فعل و تا گش فعلون تر زلفش فعلون تہی بر فعلون و دل  
 فعل و اگر دو ساکن در آخر مصراع جمع شوند هر دو را بحال میگذارند خواه اول مد و دوم نون  
 باشد و خواه غیر آن چنانچه بیت لور می غلط را سوخت حکمت بر در سهو و چرا را سوخت  
 امرت بر سر چون و تقطیعش مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن باشد و اگر دو ساکن بعد حرف مد  
 در وسط مصراع باشد یعنی سه ساکن جمع شوند دوم متحرک و سوم ساقط گردد چون کار و برکش  
 بر وزن فاعلاتن و در آخر مصراع یکے را از سه ساکن ساقط کنند و باقی را بحال گذارند یعنی دوم  
 را حرکت بدهند و الف وصل اگر ملفوظ نشود و ما قبل او ساکن باشد در تقطیع ساقط میکنند و  
 حرکتش را با قبلیش میدهند و اگر ملفوظ باشد ساقط نشود و باقی که دو تپه بحساب حروف نیست  
 بلکه محض برائے اظهار حرکت است و باے گریه و خنده و بسته و رفته اگر در آخر مصراع است  
 ناچار است از اشباع و حرفی به سبب اشباع پیدا میشود و اگر در وسط مصراع است پس اگر ما قبل  
 یا را اشباع را نمیکند در تقطیع نمی آید و اگر بر او همزه را بنویسند ضرورت اضافت متحرک خوانند  
 یک حرف محسوب می شود و اگر همزه را اشباع کنند دو حرف پیدا می شود یک همزه و یکی  
 از اشباع همچو خنده گل فاعلاتن پس بخوبی ظاہر شد که باے خنده و گریه هم همان است  
 که محض برائے اظهار حرکت است و میر شمس الدین فقیر در حقائق نوشته است که بای خنده و گریه  
 گاہے بجای یک حرف و گاہے بجای دو حرف در تقطیع می آید فتدبر اما آهسته

ارکان پس رکن اول مصراع اول را صدر و آخرش را عروض و رکن اول مصراع دوم را ابتدا  
و آخرش را ضرب و واسطه هر دو را حشو خوانند و اجزای ارکان سه تایی باشد سبب  
و دند و فاصله سبب کلمه دو حرفی است اگر آخرش ساکن باشد خفیف است و الا ثقیل و دند  
کلمه سه حرفی است اگر وسطش ساکن باشد مفروق و اگر آخرش ساکن باشد مجموع نامند و فاصله  
صغری باشد و کبری اگر کلمه چهار حرفی باشد سه تا متحرک متوالی و چهارش ساکن فاصله صغری می نامند  
و اگر پنج حرفی باشد چهار تا متحرک متوالی و پنجم ساکن کبری می نامند و این در فارسی کمتر است  
و نهایت ثقیل و امثله هر شش درین ترکیب عربی است که اذ علی را سبب سبب سبب  
بدانکه فاصله صغری اگر چه مرکب است از دو سبب اول ثقیل و دوم خفیف و فاصله کبری  
از سبب ثقیل و دند مجموع آفاق آنست که اصطلاح عروض تازی است و لا مشاحه  
فی الاصطلاح و از ملاحظه بحث زحافات بر متفطن بصیر هویدا میشود که بعضی زحافات را  
مخصوص بسباعی فاصله دار کرده اند مثل غضب بضاً و محبه و قسم و حجم را مخصوص بنفا علقن  
و اضمار را مختص بتفعلن و بعضی را بسباعی غیر فاصله دار پس اگر فاصله چیز می باشد برای  
اینچنین زحافات رکن یافته نمیشود قدر بر و شعر را ذه قسم است و ذه رباعی غزل قصیده  
قطعه مثنوی ترجیع بند ترکیب بند مستزاد مستط معانی و امثله هر یک در مطولات  
شائع و ذائع است **باب دوم** در بیان اصول ارکان و تعداد بحور و اوزان ساله  
آنها و بیان و اشتراک آنها میان عرب و عجم یا اختصاص آنها بیکه اما اصول ارکان ده است  
دو تا خامسی فعولن فاعلن و هشت تا بسباعی متفعلن متصل که مرکب از دو سبب خفیف و یک دند  
مجموع است مفاعیلن فاعلان متصل که مرکب از دند مجموع و دو سبب خفیف است متفعلن  
متفعلن مفعولات فاعلان منفصل که مرکب از دند مفروق و دو سبب خفیف است مسفعولن

منفصل که مرکب از دو سبب خفیف و دو مفرق است فائده ضرورت انفصال  
 فاع لاتن و مس تفع لن از ملاحظه دو اثر بر مفعول ذکی واضح و لایح می شود و هم اگر نظر  
 بر حافات کنند انفصال منفصل را از متصل امتیاز نمایند مثل اینکه بن تشیث در فاع لاتن منفصل ممکن  
 نیست و مختص بمفصل است و سلخ مختص بمفصل است در متصل ممکن نیست و حذف مختص به مس  
 تفع لن منفصل است در متصل ممکن نیست و حذف مختص بمفصل است در متصل ممکن نیست و تفصیل  
 این اجمال از ملاحظه معانی زحافات مبتین خواهد شد انشاء الله تعالی و از تکرار این  
 ارکان با ترکیب آنها جمله بحر حاصل شده اند و آضع اول غلیل بن احمد بصری پانزده بحر  
 استخراج نموده طویل مدید بقیط و آخر کامل زحل هزج رباعی منجز منجز مضارع  
 مخرج خفیف محبت مقتضی متقارب و ابوالحسن اخفش بحر شانزدهم استخراج  
 نموده و متدارک او را نام کرده و بعده متاخرین سه بحر دیگر استخراج نمودند و قریب جدید  
 مشاکل و از جمله بحر مذکور بعضی مسدس الاصل است مثل سریع و خفیف و غیره و بعضی  
 مثنی الاصل که اتم اجزای بحر است و هر مسدس که اصلش مثنی باشد آنرا بحر مثنی گویند  
 اشعار عجم اکثر مثنی و مسدس اند و اشعار تازی مربع و مثلث و مثنی و موحده نیز آمده بیان  
 اوزان سالمه نوزده بحر هفت تا از تکرار یک رکن حاصل میشود و دوازده از  
 ترکیب دو رکن بحر تقارب سالم مثنی فاعلن مشیت بار مثنی و مسدس هر دو مستعمل  
 است و مشترک است میان عرب و عجم و گاهی شانزده رکنی هم آمده مگر مزاحفت لا اعلم  
 بیت از شرم رخت لاله را داغ بر دل ز رشک قدت سرور پا به در گل -  
 بحر متدارک سالم مثنی فاعلن مشیت بار مثنی و مسدس هر دو آمده و شانزده رکنی  
 و مربع هم آمده و مشترک است میان عرب و عجم از سیفی حسن و لطف ترابنده شده هر دو

خط و خال ترا مشک چین خاک ره به بحر نرج سالم مثنی مفاعیلین هشت بار مثنی  
 و مسدس هر دو می آید و مشترک ست میان عرب و عجم حافظ گوید بیت الایاتیا التاتی  
 اور کاسا و ناولها که عشق آسان نمود اول و لے افتاد مشکلماء به بحر نرج سالم مثنی مستغفل  
 هشت بار مثنی و مسدس هر دو مستعمل ست و مشترک ست میان عرب و عجم و سلسله شازده  
 رکنے ہم آمدہ خاقانی گوید مرغان و ماہی در وطن آسوده اند الا کہ من بہ برین جہا نے  
 مردوزن بخشوده اند الا کہ تو بہ بحر رمل سالم مثنی فاعلاتن هشت بار مثنی و مسدس  
 و شازده رکنے می آید و مشترک ست میان عرب و عجم لا ادری شکل دل بردن کہ تو دارے  
 نباشد دلبر براه خواب بند یہاں چشت کم بود جادو گر براه بحر کامل سالم مثنی متفاعلین  
 هشت بار مثنی و مسدس هر دو مستعمل ست و خصوصیت بعرب دارد و شعر فارسی درین بحر  
 ناموزون مے ناید بیدل ستم ست اگر ہوت کشد کہ لبیر سرو و سمن در آہ تو ز غنچہ کم نمیدہ  
 در دل کشا بچمن در آہ بحر وافر سالم مثنی مفاعلاتن هشت بار مختص بتا زیان ست  
 و مسدس ست اما فارسیان بندرت میگویند و مثنی مے آرند و گاہے مسدس و مربع سیفی گوید  
 چہ شد صفا کہ سوی کسے بچشم وفائے نگری بہ زر سم جفائے گذری طوبی وفائے سپری بہ —  
 بحر طویل سالم مثنی فاعلاتن مفاعیلین چهار بار مختص بتا زیان ست و مثنی الاصل  
 است بحر ووش مستعمل نیست و شعر فارسی درین بحر شاذست سلمان ساوجی گوید احسان  
 توئی حاتم بر فعت توئی کسرا بہ فرمان توئی آصف بہ برہان توئی عیسی بہ بحر مدید سالم مثنی  
 فاعلاتن فاعلاتن چهار بار مختص بعرب ست و مثل طویل این ہم مسدس می آید جامی  
 گوید دل از حیرت ای صنم خون خود را میخورد بہ جان بدستت ای سپر جامہ تن میدرد بہ  
 بحر بسیط سالم مثنی مستغفلین فاعلاتن چهار بار مختص بعرب ست و مثنی و مسدس



هر دو می آید از جامی چون خار و خس روز و شب افتاده ام در بهت چه باشد که بر حال  
 من افتد نظر ناگفت **بحر مضارع سالم مفعولین فاعلاتن چهار بار مشترک**  
 است میان عرب و عجم در عربی مسدس و در فارسی ثمن و مسدس هر دو می آید مگر مسدس  
 کمتر است **لا اعلم** تخموری رنج دارم بیاساتی ساغرم ده **بحر مضارع سالم مفعولین فاعلاتن**  
 شکر م ده **بحر مقتضب سالم ثمن مفعولات مستفعلن** چهار بار مشترک است میان عرب  
 و عجم اما ترتیب ارکان اصلی این بحر در تازی مفعولات مستفعلن مستفعلن است و در فارسی ثمن است  
**لا اعلم** پیسوزم ز داغ نیالم ز درد و الم **بحر مضارع سالم مفعولین فاعلاتن** چهار بار مشترک است ثمن و مسدس و مربع هر سه  
 مجتث **سالم ثمن مستفعلن** فاعلاتن چهار بار مشترک است ثمن و مسدس و مربع هر سه  
 مستعمل است این بحر سالم مستعمل نیست تحقق در معیار نوشته که چنین در همه ارکان این بحر لازم  
 است **لا ادری** در عشق تو ای پریر و دیوانه خواهم شدن من **بحر مضارع سالم مفعولین فاعلاتن** چهار بار مشترک است و مسدس  
 فرزانه خواهم شدن من **بحر منجز سالم ثمن مستفعلن مفعولات** چهار بار مشترک است و مسدس  
 هر دو مستعمل است و مشترک است و اینهم سالم مستعمل نیست چه آخر هر مصرع لا محاله موقوف خواهد بود  
**لا اعلم** یکدم بیا اے دلدار بنام آن رخسار **بحر مضارع سالم مفعولین فاعلاتن** چهار بار مشترک است و مسدس  
**بحر شریح سالم مسدس مستفعلن مستفعلن مفعولات** دو بار مشترک است و مسدس الاصل  
 است و عروض و ضرب این بحر را هم از وقت چاره نیست **لا اعلم** خواهم ترا جویم ترا من  
 ای یار **بحر مضارع سالم مفعولین فاعلاتن** چهار بار مشترک است و مسدس **بحر خفیف سالم مسدس فاعلاتن مستفعلن**  
 فاعلاتن دو بار مشترک است و مسدس الاصل در عربی و فارسی و میگویند که فارسیان  
 بندرت ثمن مستعمل کرده اند **بحر مضارع سالم مفعولین فاعلاتن** چهار بار مشترک است و مسدس  
 سان محو حیرت **بحر مقتضب سالم مسدس مفعولین فاعلاتن** چهار بار مشترک است و مسدس

مختص بفاریان است و سدس الاصل است بیت سرم از عرش بالا تر بگذرانے اگر  
گوئی کہ هستی از بند گانم بجز تجدید سالم سدس فاعلاتن مستغفلن دوبار  
مختص بفاریان است و سدس الاصل است بیت ہر شیم گوئی کہ فردایت خوش کنم چند  
فردا رفت شاید فردا کنی بجز مشاکل سالم سدس فاعلاتن مقاعیلن مفاعیلن -  
مختص بفاریان است اکثر سدس آمدہ و گاہے شمن و این بحر کم استعملت بیت سنبل تر  
چہ می باشد چہ می باشد پیش رفت بیت سابت تر سادہ عروضیان عجم سواے این نوزدہ  
بحور نہ بحر دیگر استخراج کردہ اند و جملہ سدس اند مگر بہ بحر دیگر التباس دارند لهذا  
بیانش زائد است مگر اسامی آنها اجمالاً نوشتہ میشود طریم تذل حمید التهم ہمیم  
کثیر قلب شغیر شلیم باب سوم در بیان تعداد زحافات و معانی آنها بدانکہ  
زحاف بالکسر اسقاط ساکن سبب تخفیف را گویند و بس صوح بہ المحقق فی المعیار حجت  
ذکر الاختلاف فی معنی الزحاف و قال فی القاموس زحاف ککتاب  
فی الشعر ان یسقط بین الحرفین حرف فزحفت احدى الی الآخر و الشعر  
مزا حفت بفتح الحاء ترجمہ اش اینست کہ زحاف بر وزن کتاب در شعر یعنی اسقاط  
حرفی است کہ فاصل باشد میان دو حرف پس قریب شود بسبب حذف فاصل ہر یک  
از ان دو حرف بدیگرے و شعرے را کہ در ان زحاف واقع شود مزاحفت گویند بفتح  
حایستفاد میشود از کلام صاحب قاموس سہ چیز کہ معاصرین ما از آنها غفلت دارند  
اول اینکہ لفظ زحاف مخصوص برائے شعر است و استعمال زحاف در شعر خطاست  
و شعر را مزاحفت میگویند نہ مزحوف و دوم اینکہ معنی حقیقی زحاف اسقاط یک حرف است  
و در دیگر تغیرات کہ استعمال میکنند مجاز است سوم اینکہ زحاف بدین سبب بالکسر مصدق

از باب مفاعله بر وزن قتال و خاصه این باب مشارکت است و محض برائے اثبات  
مشارکت گفته فزحفت احد هما الى الآخر و برائے اشعار مصدر متش کلمه ان لفظ  
در تفسیر زحافت گفته که ان ناصبه فعل را بمعنی مصدر میکند و هم شعر را فزحفت گفته که مفعول  
است از مفاعله بعضی که زحافت را جمع زحفت دانسته اند حال آنکه زحفت را تعلق بشعر نیست و نه  
زحافت بمعنی جمع مستعمل عین خطا کرده اند فانظر بعین الانصاف و اتق  
طریق المجور و الاعتساف و ما هم در اینجا زحافت را بر هر تغیر و علتی که در رکن  
واقع می شود مجازاً استعمال مینمایم و در تذکار تعداد ترتیب حروف تهجی را ملحوظ میداریم  
و معنی لغوی و اصطلاحی هر یک را جدا گانه می نویسیم انحصاراً بالکسر بمعنی لا غرر دست  
و در اصطلاح ساکن کردن تا می متفاعلین است متفاعلین بسکون تا می شود عادت  
عرضیان است که بعد زحافت اگر لفظ غیر مانوس میشود مانوس و مستعمل را بجایش می آرند  
پس بجای متفاعلین لفظ مستفعلن درست باشد و این زحافت مختص به بحر کامل است  
اذالت بمعنی دامن دراز کردن است و اینجا زیاده کردن الف در وند مجموع آخر  
رکن پیش از ساکن است چنانکه از فاعل فاعلان و این در صدر و ابتدا ممنوع و در نحو  
کتر و در عروض و ضرب بیشتر است بقر بالفتح بمعنی بریدن است و اینجا اجتماع ثلم  
و حذف است یا قطع و حذف در فعولن یا اجتماع خرم و جب در مفاعیلین یا اجتماع قطع  
و حذف در فاعلاتن است فعولن و مفاعیلین بعد زحافت فاعلیانند و فاعلاتن فعلین بدل  
از فاعل بعضی بری را داخل اصناف زحافات کرده اند با وجودیکه خودشان نوشته اند که  
رنکن را میگویند که از معاویه سالم مانند یعنی با وجود جو از حذف یکی از دو ساکن هر دو را  
سالم دارند و سواے این امر ذکر تغیر دیگر هم نکرده اند و باز بری را زحافت فهمیده اند

اسلامی اسکول  
نور احمدیہ  
منظفہ

مجلس

پیش

مشتق  
فعلاتمشتق  
فعلاتمشتق  
فعلاتمشتق  
فعلات

و حق آنست که بری از مصطلحات عروض است و از زحمت بری است تسخیر بر اگر  
کردن است و اینجا اسقاط یک از دو متحرک و تد مجموع است از فاعلاتن متصل فاعلاتن یا  
فالاتن میماند بجایش مفعولن می نهند و این در آخر مصاریع افتد تسخیر تمام کردن است  
و اینجا زیاده کردن الف میان سبب خفیف آخر رکن آخر است از فاعولن فاعولان و از  
مفاعیلین مفاعیلان میشود و این هم مختص با آخر مصاریع است تر فیل بزرگ کردن و در آن کشادن  
است و اینجا از دیا سبب خفیف است بعد از تد مجموع آخر رکن آخر از استفعولن  
استفعولان میشود مثلاً و این هم مختص بعروض و ضرب است تخفیف خفه کردن گلو است  
و اینجا هم معنی خرم است بخامی که مفاعیلین را فاعیلین بر وزن مفعولن کردن است  
و می آید انشاء الله تعالی تا زبان در او آخر مصاریع خرم را روان داشته اند و فارسیان  
در جمیع اجزای بیت جائز میدانند اما اگر این زحاف در اول مصاریع می باشد خرم  
مینامند و الا تخفیف تسکین حرف ثانی را از سه متحرک متوالی ساکن کردنت چه فارسی گویند  
هر کجا که سه حرف متحرک متوالی افتد تسکین اوسط را و دارند فعلن مفسور العین را با فعلن  
ساکن العین با هم بیامیزند مگر تسکین اوسط نه هر جا جائز است هم چو رمضان و خفقان که  
اگر میم و فای اینها را ساکن کنند نمی توانند بلکه مدار صحت تسکین بر لغت یا بر سماع است  
ثلم بای مثله بالفتح رخنه کردن است و اینجا حذف فای فعلن می باشد عولن میماند بر وزن  
فعلن که بدل اوست هم معنی خرم است مگر در فعلن ثلم می گویند شرم بفتحین تسکین و ندان پیش  
و اینجا اجتماع ثلم و قبض است در فعلن عولن می ماند فاع بدل اوست جلع بحجم معجمینی  
و گوش و دست بریدن است و اینجا اسقاط هر دو سبب خفیف از مفعولات و اسکان تا چون  
لالت ماند فاع بسکون عین بجایش آرند حجم بے نیزه شدن مرد در جنگ اجتماع خرم و عقل

عولن

عولن

عولن

در مفاصل است حرف اول از خرم می افتد و بنجم متحرک از عقل فاعلن مانند بدل و فاعلن  
 است جب الفتح خصی کردن و در اصطلاح دور کردن هر دو سبب خفیف از مفاصلین مفا  
 می مانند بدش فعل یفتح عین و سکون لام است جحف بالجیو المعجمة المفتوحة  
 والحاء المعجمة الساكنة یقال جحف السیل بالسئی ای ذهب به  
 و ابحف بعبد ای کلفه ما لا یطوق کذا فی المصباح المنیر و بمعنی  
 باین مقام خیلی مناسب دارد چرا که جحف فاعلن را رفع کردند نقصان عظیم و تکلیف  
 بالا یطابق با و دادنت گویا تا می حروف رکن را برداشت و غلط کرده است کیسه جحف را بجای  
 ممله فمیده در لغات حاب بعد لفظ حذف نوشته است و در اصطلاح فاعلن را چنین کرده فعلا  
 که فاصله شد و در کنند و فاجای تن آرند حذف انداختن و اینجا ساقط کردن سبب خفیف  
 از آخر رکن از فعلون فاعلن بدل او فعل می باشد حذف بجای ممله و ذال مشدده بریدن و اینجا  
 اسقاط و تند مجموع از آخر رکن است فاعلن متصل میماند بجای او فاعلن می آرند  
 چنین بجای بنجم نور ویدن دامن و دو ختن آن اسقاط ساکن سبب خفیف از اول رکن  
 از فاعلن متصل فاعلن میماند و در منفصل ممکن نیست خزل بریده شدن اجتماع اضمار ط  
 متعلقان در مفاصلن تاس او با ضمیر ساکن میشود و الفش بطی ساقط متعلق میماند بدل او متعلق است  
 و مختص بهین رکن است خیل فاسد کردن عضو اجتماع چنین و طی در متعلق و مفعولات  
 متعلق و معلات مانند فاعلن و فعلات بجایش آرند خرم شگافتن پاره بینی اسقاط حرف  
 اول و تند مجموع مفاصلین فاعلن شود بدل او مفعولن است و این مختص است بمفاصلین در  
 خرم رکن دیگر نام دیگر دارد و این زحاف اکثر در رکن صدر و ابتدا می باشد خرم بمعنیتین حلقه و بینی  
 شتر و غیره کردن یک حرف یا دو یا سه یا چهار در اول مصرع زیاده کردنت و مختص

مجبور  
بنجم  
مفتوحه

مختص  
فعلون  
مختص

مختص  
فعلان  
مختص

مختص  
فعلان  
مختص

مختص  
فعلان  
مختص

باشعار عربست و در فارسی قدما یک حرف آورده اند نه تا آخرین حرف بالفتح سنگافتن  
 هر دو گوش اجتماع خرم و کف در مفاعیلن فاعیل مانند بجایش مفعول نهند خلع بیرون  
 کردن جامه اجتماع غبن و قطع است از مستفعلن مثلاً متفعل مانند فعلن بجایش  
 نهند و از فاعلن فعل در س کس کشیدن بعد غبن و حذف اسقاط  
 دو حرکت یک حرف است از و تد فاعلاتن فاع لبکون عین مانند و مختص فاع  
 بهن اعلاتن متصل است ربع بالفتح چار شدن اجتماع غبن و حذف  
 و قطع در فاعلاتن است الفش از غبن و تن از حذف بیفتد فعلاً مانند  
 بسبب قطع الفش بیفتد و لام ساکن شود فعل به تحریک عین مانند  
 رفع برداشتن اسقاط سبب خفیف از رکنه که در اول و دو سبب  
 خفیف باشد از مستفعلن فعلن مانند بدش فاعلن باشد زلزل برای  
 مجمله بفتحین بگوشت بودن را اجتماع خرم و بهم است در مفاعیلن از خرم میش  
 و از بهم سه حرف آخرش مع حرکت عین می افتد فاع مانند لبکون عین سلخ بسین  
 ممله و خای مجمله پوست کشیدن اسقاط هر دو سبب خفیف فاعلاتن منفصل و تسکین  
 عین است فاع لبکون عین می مانند مشتر بالفتح برگردیدن پلک چشم اجتماع خرم  
 و قبض است در مفاعیلن میش از خرم و یای او از قبض می افتد فاعلن مانند شکل  
 بالفتح پای چار پای بر سن لبستن اجتماع غبن و کف است در مستفعلن و فاعلاتن متصل سین  
 و الف از غبن و وزن از کف بیفتد متفعل بر وزن مفاعل و فعلات مانند و این را طر فین  
 هم میگویند در معاقبه صلح بعد از همله گوش ازین بریدن اسقاط و تد مفروق است از آخر  
 مفعولات فعلن مانند صدر بالانشین و اینجا محبوس کردن کنی بود و معاقبه همچو فاعلاتن فعلن

مفعول

فعل

فعل

فعل

فعل

فعل

فعل

فعل

فعل

فعل

فعل

فعل

طی بطای ممله نور ویدن اسقاط حرف چهارم ساکن است از دو سبب خفیف کبری فاصله  
 در اول رکن واقع شود چنانچه از استفعلن متصل مفتعلن میشود و در مفصل نمی آید ط اسقاط  
 پنج حرف آخر است از قاع لاتن مفصل فاما ندفع بجایش نهند و مختص بمفصل است  
 بعصب بعین ممله مفتوح و صاد ممله ساکنه فراهم کردن شاخه های درخت و اینجا  
 تسکین لام مفاعلتن مفاعیلن شود و مختص است بدین رکن و این رکن بوا فر عصب  
 بعین ممله مفتوحه و صاد معجمه ساکنه شکستن شاخ گو سفند اسقاط میم مفاعلتن است مفتعلن  
 میشود عقل بالفتح بستن و اینجا اسقاط لام متحرک مفاعلتن باشد مفاعلتن می شود  
 و این اجتماع عصب و قبض است عقص پیچیدن موس زلف اجتماع خرم و عصب  
 و کف است در مفاعلتن میم و نوش از خرم و کف می افتد و لا مثل از عصب ساکن  
 میشود فاعلت ماند مفعول بجایش نهند عرج بفتحین لنگ شدن لام استفعلن را  
 ساکن کرده بمفعولان منقول گردنست عجز بالفتح نا توانی اسقاط حرف هفتم ساکن است  
 بسبب معاقبه همچو فاعلات فاعلاتن و اگر معاقبه نباشد کف خوانند قبض گرفتن  
 اسقاط پنجم ساکن است از مفاعیلن و فعولن مفاعلتن و فعولن بضم لام ماند قطع بدین  
 اسقاط حرف آخر است از وند مجموع آخر و اسکان ماقبلش از استفعلن مفعولن ماند  
 و از فاعلتن فعلن جناب خواجه میفرمایند که قطع در غیر او آخر مصاریع جائز نیست  
 قطف بدین خوشه اجتماع عصب و حذف است در مفاعلتن فعولن قصب  
 کوتاه کردن اسقاط حرف ساکن از سبب خفیف آخر رکن و اسکان ماقبلش از  
 فعولن فعولن لبکون لام و از فاعلاتن فاعلات ماند قسم بفتحین و صاد ممله شکستن  
 و ندان اجتماع خرم و عصب است در مفاعلتن میم از خرم بفتد و لا مثل از عصب

ساکن میشود مفعولش کسب بریدن پاشنه شتر اسکان و اسقاط هفتم ست از مفعولات  
مفعولن ماند و این اجتماع وقت و کف ست کف بازداشتن اسقاط ساکن هفتم سبب  
است از مفاعیلن مفاعیل و از فاعلاتن فاعلات یضم آخر ماند و مس قفع لن منفصل  
مکن ست که مکفوف شود و متصل معاقبه از پی یکدیگر آمدن و سبب خفیف را  
که یکجا باشند از زحاف سلامت داشتن ست جواز ایای که را و جوبا پس مفاعیلن  
یا مقبوض میشود یا مکفوف و ممنوع ست که مقبوض و مکفوف هر دو باشد چرا که هر دو سبب  
درین صورت مزاحف میشود و اجتماع دو سبب خواه در یک رکن باشد چنانکه گذشت  
و خواه در دو رکن چون فاعلاتن فاعلاتن اگر اول مکفوف شود رکن ثانی مخبون نخواهد  
چون هر دو بخیر بقاصله گیر می شود و آن تعلست چنانکه فاعلاتن ناجائز ست مراقبه یکدیگر نگه داشتن  
نه سقوط هر دو معا جائز باشد و نه ثبوت هر دو یعنی اسقاط یک ضروری باشد در مفاعیلن  
و مفعولات و مستفعلن در مشاکل و قریب و جدید مراقبه لازم ست و در سریع و منسرح  
غالب و در خفیف جائز مکافئه فرا گرفتن یکدیگر را در سریع و بسیط و منسرح و در جزیه  
حال جائز داشتن ست اگر خواهند هر دو سبب خفیف سلامت دارند و اگر خواهند  
هر دو را حذف کنند و اگر خواهند یک را حذف کنند و یک را سلامت دارند نقص بالفتح  
کم کردن اجتماع غضب و کف ست در مفاعلتن مفاعلت ماند مفاعیل بجایش آرند  
و مختص بهمین رکن ست نحو بالفتح گلو بریدن و دو سبب و تائے مفعولات را افکنند  
است چون لا مانع بجایش آرند و مختص بهمین رکن ست و قص کردن شکستن سقاط  
تای متحرک مفاعیلن ست مفاعیلن ماند و مختص بهمین رکن ست و وقت استادن ساکن  
کردن تائے مفعولات ست بجایش مفعولان آرند و مختص بهمین رکن ست هم دندان



از جن شکستن اجتماع حذف و قصرست در مفاعیلین مفاع بسکون عین مانند فاعول بجای می آید  
 باید دانست که پنجاه و چهار زحافات که اینجا نوشته شد همه اینها در اکثر کتب این فن یکجا  
 مذکور نیست چرا که در حقیقت همه اینها زحافات نیست بلکه بعضی اصطلاحات عروضست  
 مثل معاقبه و مکافئه و بعضی را تغیر اسم بسبب تغیر رکن لاحق شده است همچو خرم و مفاعیلین  
 و ثلم در فاعولن و بعضی از اجتماع سه زحافات یا دو زحافات یک اسم معین پیدا کرده است مثل  
 عقص و قطف و ما همه اینها را انفعاً و تبعاً اینجا ایراد کردیم باب چهارم در بیان اوزان  
 بحر و مراحق هر وجه که اساتذہ در آنها شعر گفته اند و فروع و اصول عشره بتما  
 بحر مقارب این بحر را شعراے عجم بسیار استعمال کرده اند و سالم و مزاحف با انواع  
 زحافات آورده اند اما اکثر مثنی آورده اند و عروض و ضرب این را یا سالم یا مقصور یا  
 محذوف می آرند اول مقارب مثنی مقصور از سلمان بیت نه چون نور رایت و آفتاب  
 که این از خطا آید آن از صواب و بروزن فاعولن فاعولن فاعولن دوم مقارب مثنی محذوف  
 از حکیم اسدی طوسی عروضی است می شادی آئین او که باید خرد داد و کابین او و بروزن  
 فاعولن فاعولن فاعولن فعل سوم مقارب مثنی اثلیم از حافظ من رند عاشق و انگاه تو به استغفر الله  
 استغفر الله و بروزن فاعولن چهار بار چهارم مقارب مثنی مقبوض اثلیم از حافظ  
 گرم بخوانی ورم برانی دل حزین را بجای جانی و بروزن فاعولن فعلن چهار بار و جامی  
 این وزن بر شانزده رکن بنا نهاده بهین ترتیب و تسبیح را در عروض و ضرب این بحر  
 اکثر بکار می برند پنجم مقارب مثنی اثلیم مقصور از جامی ای شب زلفت غالیه سایی  
 وی به رویت غالیه پوش و بروزن فاع فاعولن فاع فاعولن دوبار و ثلم مثنی این را هم  
 بر شانزده رکن بنا نهاده ششم مقارب مثنی ابر لا اوری نگاه که بودش بمن گاهی

در بیان  
 اوزان و بحر  
 مقارب



سوم ہرج مثنیٰ اشتر فاعلن مفاعیلن چہار بار ازنا صر علی شعر دین وز خود فتن  
 طرز آشنایما پیش آن صنم بودن عالم جدا یماہ چہار ہرج مثنیٰ مقصور مکفوف  
 مخدوف از مولوی روم شعر زہے باغ زہے باغ کہ بشکفت زبالا زہے صدر  
 زہے بدر تبارک و تعالیٰ بروزن مفاعیل مفاعیل فاعلن ہمہ اجزا مقصور مشو  
 ماقبل ضرب مکفوف و عروض و ضرب مخدوف ست پنجم ہرج مثنیٰ ا خرب مکفوف  
 مقصور از غزالی شعر شوری شدہ از خواب عدم دیدہ کشودیم دیدیم کہ باقی ست  
 شب فتنہ غنودیم مفعول مفاعیل مفاعیل مفاعیل اگر درین وزن عروض یکے مقصور  
 و ضرب دیگرے مخدوف باشد جائز ست سعدی گوید شعری مرغ سحر عشق ز پروانہ یا موندہ  
 کان سوختہ راجان شد و آواز نیامد و نیز اگر درین وزن کہ سعدی گفتہ ست اگر در چشمو  
 سالم و ا خرب آرند جائز باشد عرفی گوید شعر جم مرتبہ خان خانان کز اثر نطق چہ چون  
 گل ہنگی گوش کند جذرا صم را بروزن مفعول مفاعیلن مفعول مفاعیل مفعول مفاعیل  
 مفاعیل فاعلن ششم ہرج مجزول یعنی مسدس سالم از سلمان شعر  
 چو دید آن کو لولے لعل تو بر لالا بلا لالے در آمد کو لولے لالہ ہفتم ہرج مسدس  
 مقصور از جامی شعر اکھی غنچہ امید بکشاے گلے از روضہ جاوید بناسے اکثر  
 ثنویات اساتذہ درین وزن ست و درین وزن اختلاف عروض و ضرب در قصر  
 و حذف جائز ست ہشتم ہرج مسدس ا خرب مقبوض مقصور از سلمان شعر  
 در دست بدست دوست خارے نورست پنجم دشمنت نارے بروزن مفعول  
 مفاعیلن مفاعیل و ضرب اگر فاعلن باشد ہم درست ست و انچہ صاحب غیاث  
 نوشتہ کہ گاہے درین وزن حرف ساکن بمقابل حرف متحرک واقع میشود و جائز باشد

چنانکه درین مصرع چون رخصتهاے بوحنیفه تاے رخصت که ساکن است بمقابلته  
متحرک واقع گشته بر وزن مفعول مفاعیلن فعولن و درین بیت فیضی نقش همه دید  
در مقابل اشکندر ز آئینه وی از دل به رای اسکندر که ساکن است بمقابل متحرک افتاده  
انتهی دروزن قیاس است بلکه مصراع مذکور چون رخصتهاے بوحنیفه بر وزن مفعولن  
فاعلن فعولن هزج مسدس اخرم اشتر محذوف است و شعر فیضی مصراع اولش بر وزن  
مفعول مفاعیلن فعولن ا خرب مقبوض محذوف و مصراع ثانی بر وزن مفعولن فاعیلن  
فعولن هم وزن مصراع بالاست و مطابق کلیه ایست که بعد ازین مذکور میشود و انشاء الله  
تعالی نهم هزج مسدس ا خرب مقبوض مسبق خاقانی گوید شعر هر غم که در آسمان  
حشر کرده است به غوغا بد بدل من آورده است به بر وزن مفعول مفاعیلن مفاعیلان  
و گاهی درین وزن زحاف تغییر می یابد چنانچه درین بیت خاقانی شعر باد انش من خست  
و هر آری به و انش بکست و دهر نام درست به بر وزن مفعول مفاعیلن مفاعیلن-  
مفعولن فاعیلن مفاعیلان اینجا صدر ا خرب و حشو مقبوض و عروض سالم و ابتدا اخرم  
و حشو اشتر و ضرب مسبق است در حدائق البلاغه ابتدا را در تقطیع این شعر محذوف  
نوشته وجه اش ظاهر نیست و هم هزج مسدس ا خرب مکفوف انوری گوید  
بیت تا کار کس آن نیست که او خواهد به کارت هم آن باد که آن خواهد به بر وزن  
مفعول مفاعیلن مفاعیلن و درین وزن اگر حشورا جاسے مکفوف و جاسے مقصور آرنجانه  
است یا زدهم هزج مسدس ا خرب مقبوض انوری گوید شعر چنانکه مروت ستزدان به درناست  
هزار چندان است به بر وزن مفعول مفاعیلن مفاعیلن عروض سالم و ضربش مسبق است و این جائز  
دو از هم هزج مسدس ا خرب مقبوض محذوف از نظامی شعر از چهره وز لب پر شکفت به

در دامن اژدهاست گنجت به وزن مفعول مفاعلن فعلون صدر و ابتدا اخر و حشو  
 هر دو مقبوض و عروض و ضرب مخذوف است سیزدهم اخرم اشتر مخذوف از  
 انوری شعر اے زرین نعل آهینین سیم اے سوسن گوش خیزران دم به وزن مفعولن  
 فاعلن فعلون چهاردهم اخرم اخر مقبوض مقصور از جامی شعر اے خاک تو تاج  
 سر بلندان به مجنون تو عقل بهوشندان به وزن مفعول مفاعلن مفاعیل پانزدهم اخرم  
 اشتر مقصور از میر شمس الدین فقیر شعر شیرین کارے کند چو بنیاد صد مزور آورد  
 چو فریاد به وزن مفعولن فاعلن مفاعیل و کلیه درین وزن اینست که اگر صدر و ابتدا  
 اخر و آید حشوش مقبوض خواهد بود و اگر اخرم آید حشوش اشتر خواهد بود لا غیر و عروض  
 و ضرب یا مقصور خواهد آمد یا مخذوف این اختلاف زحافات را عوام سکتہ شعر گویند  
 اوزان هر وجه بحر جز این بحر را فصحا به عجم اکثر مثنی سالم استعمال کرده اند بخلاف  
 شعر اے عرب که مثنی کمتر آورده اند و مسدس و مرجع و مثلث و مثنی بیشتر و شعر اے  
 عجم مسدس این را هم نیاورده اند مگر شاذ و همچنین مراحت آنرا غیر از مخبون و مطوی کمتر  
 استعمال کرده اند اول رجز مثنی مطوی مخبون خاقانی گوید شعر خانه دل بچار حد  
 وقف غم تو کرده ام به حد وفا همین بود جز حد چه میری به وزن مفتعلن مفاعلن چهاربار  
 و عکس این از جامی شعر فغان کتان هر سحرے بکوے تو میگذرم به چو نیست ره سوے توام  
 بیام و در میگرم به وزن مفاعلن مفتعلن چهار بار مخبون مطوی است اگر درین وزن مفتعلن  
 بجای مفاعلن آید یا بالعکس مضائقه نیست دوم رجز مثنی مطوی مفتعلن مثنی به  
 مولوی روم گوید شعر مرده بدم زنده شدم گریه بدم خنده شدم به دولت عشق آمد و من دولت  
 پاینده شدم به سوم رجز مثنی مطوی مخبون مقطوع از جامی شعر سر و خونت که انویت برین

ماه نگومیت که منه نیست بزین زیبایی چه بر وزن مفتعلن مفاعلهن مفتعلن مفعولن چهارم رجز  
 مسدس سالم بسبیل تمثیل از حدائق شغراے از رخت ماه فلک گشته خجل پیش قدت  
 سر دسی را با بگل چه پنجم رجز مسدس مطوی منه در برم آن ماه نیاید نفسی شکوه  
 از آن ماه مرا هست بس که بر وزن مفتعلن شش بار ششم رجز مسدس  
 مجنون از جامی شهر کنون که گردد از بهار خوش هوا فرود شود بهر دل اندرون  
 هوا چه بر وزن مفاعلهن شش بار در رجز سالم اگر ندال برابر سالم آید یا بالعکس مخمل وزن  
 نمیشود و از آن بحر رمل شغراے عرب مثنی را استعمال نمیکند و عجم مثنی همدس  
 هر دو می آرند و عروض و ضرب این بحر نزد سخنوران عجم سالم نمی آید بلکه اکثر محذوف  
 مقصور یا مقطوع یا مشعت یا مسبح اول رمل مثنی مقصور را میر مغزی گوید شعر  
 تا خزان زد خیمه کا نورگون هر گوه سارچه مغزش ز نگارگون برداشتند از مرغزاره برون  
 فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن دوم رمل مثنی محذوف منه روست او ماه  
 است اگر بر ماه مشک افشان بود چه قد او سر و ست اگر بر سر دلاستان بود چه عریض  
 و ضرب فاعلهن ست باقی ارکان سالم سوم رمل مثنی مشکول خاقانے گوید شعر  
 بعلما می تو ما را خبر از جهان بر آید چه گری ز زلف کم کن کمرے فرست ما را چه بر وزن فاعلاتن  
 فاعلاتن چهار بار چهارم رمل مثنی مجنون مشعت مقصور ما فقط گوید شعر  
 میکنم هر نفس از دست فراق فریاد آه اگر ناله زارم نرساند بتو یاد چه بر وزن فاعلاتن  
 فاعلاتن فاعلاتن لیسکون عین در عروض که مشعت و مقصور ست و بکسر عین در ضرب  
 که مجنون مقصور ست پنجم رمل مثنی مجنون مقصور محذوف از بابا فتاحی شهر  
 اینکه از وصل تو ام غنچه مقصود شگفت چه گل آست که با غار غمت ساخته ام چه عروض

مقصود ضرب محذوف و باقی مثل بیت سابق است ششم رمل مثنی مجنون  
مقطوع مرزا صائب گوید شعر عاشق از طعنه اغیار چه پروا دارد آتش از سر زلفش  
خارج پروا دارد و عروض و ضرب مقطوع است و حشو مجنون هفتم رمل مثنی مجنون  
سعدی گوید شعر مردمان عیب کنندم که چرا دل بتو دادم باید اول بتو گفتن که چنین  
خوب خجسته صدر و ابتدا سالم است و باقی مجنون و درین نوع تقدیم و تاخیر  
و تغیر بعضی ارکان نموده سعدی گفته است شعر نه بر اشتی سوارم نه خواشتر  
زیر بارم نه خداوند رعیت نه غلام شهریارم فعلاتن فاعلاتن فاعلاتن  
فعلاتن فعلاتن فعلاتن فاعلاتن و بعضی فصحاء عجم این وزن را بر شانزده جزو گذشتند  
خواجہ عصمت بخاری هم گفته است و عوام هند وستان این را بحر طویل میگویند هشتم  
رمل مثنی صدر و ابتدا سالم و حشو مجنون و عروض و ضرب مجنون  
سلمان گوید شعر آن کند قر تو با ظلم که با گل دی آن کند لطف تو با عدل که با تن می  
فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلم رمل مثنی مجنون مشعشع از محقق طوسی علیه الرحمة  
شعر چه کنم هر چه کنم با تو نیدارم و دم بجز آنکه حیل ندانم که ز عشقت بگریزم فعلاتن فعلاتن  
فعلاتن مفعولن و هم رمل مسدس سالم از سیفی شعر اسے نگارین روی دلبر زان  
ماسے بخ کن پنهان چو اندر جان ماسے پیاز و هم رمل مسدس مجنون مشعشع  
مقصود را نوری گوید شعر بوی عیش و طرب بستان است روز بازار گل و ریحان است  
فاعلاتن فعلاتن فعلان لبکون عین و و از هم رمل مسدس محذوف مولوی روم  
گوید شعر بشنوا زنی چون حکایت میکند و ز جدا یها شکایت میکند و دیگر حافات  
دراوزان رمل مسدس مثل مثنی است که گفته شد و اعاده آن تکرار لا حاصل است

اوزان مروجه بحر کامل قدماے عجم درین بحر اصلا شعر گفته اند مگر از قدما امیر خسرو  
 و بلوی و از متاخرین مولوی جامی ابتدا نموده و بعد از او دیگران نیز غزلیات درین بحر  
 گفته اند اما سوائے مثنیٰ سالم اختیار نکرده اند و میر شمس الدین فقیر رحمه الله مزاحمت  
 مسدس نیز آورده اند اول مثنیٰ سالم از جامی شعر ز خدنگ های جفا و چه قدر خوشتم که  
 هنوز از آن بد ظلم نکرده یکے گذر قفای آن دگرے رسد دوم کامل مثنیٰ مضمر از میر  
 شمس الدین رحمه الله شعر صنایع را چه شد که باندازد الفتی به خیم زواعت کز وفا  
 بستم گذار و شتی به بر وزن متفعلن استفعّلن چهار بار و در بحر کامل مثنیٰ مضمر سعدی هم گوید  
 بلغ العلی بکماله کشف الدجی بحاله حسن جمع خصاله صلوا علیه و آله  
 صلوا علی بر وزن استفعّلن باقی همه متفعلن و سالم را بجای مضمر آوردند و عکسش  
 هر دو جانزست سوم کامل مسدس مضمر مذال منزه شعر چو عیان شوی آساید  
 روح و روان چو تمان شوی از جان من خیز و فغان به بر وزن متفعلن استفعّلن  
 مستفعلن اوزان مروجه بحر وافر در فارسی یافته نمیشود مگر شاذ و اشعار عرب  
 درین بحر بسیارست اما غرض اصلی در اینجا تحریر اشعار فارسیست لہذا به بیانش میلانے  
 نکردیم و همین طورست بحر طویل و مدید و بسیط اگرچه بعضی اسانده درین بحر شعر  
 فارسی گفته اند اما شاذست و بے لطف اوزان مروجه بحر مضارع سالم این بحر  
 را هیچیک از شعراے عرب و عجم مستعمل نکرده و همین شکل و قطع و تشعیت را درین  
 بحر مجال نیست بسبب انفصال فاع لاتن و میان یا و نون مفاعیلین درین بحر  
 مراقبه غالبست یعنی اثبات و اسقاط هر دو معا جایز نیست الا بشذوذ و در حدائق  
 سہو کرده است کہ درین بحر مراقبه را در مفاعیلین لازم نوشته و باز شعر خاقانی آورده کہ در



مفاعیلن سالم موجود است و ماسد است و ماہم اور اذکر میکنیم اول مضارع مثنی  
 ا خرب خاقانی گوید مطلع کردے تخت عہدی بابا چنانکہ داسنے بہ ماند بدانکہ بر سر آن  
 عہد خود نمائے بہ از تو و فانیاید داسنے کہ نیک دانم بہ وزن جفا نخیز و دانم کہ نیک انی بہ  
 مفعول فاع لاتن چہار بار حکیم خاقانی در بعض ابیات این غزل زحافت را تغیر و از وہ  
 است در مصرع ثانی مطلع ہر دو چشم را مکفوف آوردہ است و مصرع اول یک شعرا  
 کہ مذکور میشود بر وزن مفعول فاع لات مفاعیل فاع لاتن و مصرع ثانی را بر وزن  
 مفعول فاع لاتن مفعول فاع لاتن آوردہ و شعر نیست شعر از خون من نوالہ فرستے  
 بر اے ہجران بہ بکرہ بخوان و صلح نا کر وہ مہمانے بہ و وہم مضارع مثنی ا خرب  
 مکفوف مقصور مفعول فاع لات مفاعیل فاع لات ابیہ معزی گوید شعر گفتم مرا سہ  
 بوسہ دہ اے ماہ و مہربان بہ گفتا کہ ماہ بوسہ کر اداد در جہان بہ و درین وزن اگر عروض  
 مقصورہ و ضرب محذوف باشد تے شاید و انوری تغیر زحافت در ہر دو مصرع کردہ  
 گفتہ است شعر نام شب از صحیفہ آیام بستر دہ از را سے تو اجازت یابد گر آفتاب بہ  
 مصرع اول بر وزن مفعول فاع لات مفاعیل فاع لطن و مصرع ثانی بر وزن مفعول  
 فاع لاتن مفعول فاع لات است سوم مضارع مثنی مکفوف مقصور از جائے  
 شعر خوش آن موسم بہار کہ بر طرف لالہ زار بہ ہندیا رکھنڈا رکھت جام خوشگوار بہ -  
 مفاعیل فاعلات مفاعیل فاع لات و بار چہارم مضارع مثنی ا خرب  
 مکفوف محذوف از سعدی شعر دیدار مینائی و برہیز میکنی بہ بازار خوشین و آتش  
 مایہ میکنی بہ بر وزن مفعول فاع لات مفاعیل فاع لطن الغیاث از غیاث الدین حصہ  
 غیاث کہ این شعر سعدی را مثنی ا خرب محذوف نوشتہ اند تقطیعش مفعول فاع لاتن

مفعول فاعل بن نوشته است با وجودیکه رساله عروض را بشرح و بسط تمام تحریر کرده است  
 مگر در تقطیع دستگاہی بهم رسانیده پنجم مضارع مثنیٰ اُخرب مسبیخ از جامی شعر  
 ای لعل نوش خندت کام شکر داناں کتر دهانت بیرون از فم نکتہ داناں -  
 بروزن مفعول فاعل لاتن مفعول فاعل لیان ششم مضارع مثنیٰ اُخرب  
 محذوف سعدی گوید شعر گل در چمن نباشد همزگ روی او ببل ببل مباحی  
 عاشق بیوے او بروزن مفعول فاعل لاتن مفعول فاعل لن فائده چون بحر مضارع  
 را مسدس میکنند یک رکن فاعل لاتن را می اندازند خواه از حشو و خواه از عروض  
 و ضرب مفاعیلین را مثال اول یعنی فاعل لاتن را از حشوبیند از مفعول مفاعیل  
 فاعل لاتن که مضارع مسدس ضرب مکفوف است انوری گوید شعر تاملک جهان را مدار باشد  
 فرمان دہی آن شیر را باشد و مثال ثانی از خاقانی که در ہجو پدر خود گفته است  
 ہم طبع او چو تیشہ خراشندہ ہم خوے او بر نہ چو منشا ریش بروزن مفعول فاعل لاتن  
 مفاعیلین از عروض و ضرب فاعل لاتن را انداختہ اند و ز حافض مثل اول است  
 این وزن ہفتم و ہشتم بود از اوزان مروجہ این بحر ششم مضارع مسدس ضرب  
 مکفوف مقصور انوری گوید شعر کو آصف جم کو بیا بہ بین بہ برخت سلیمان راستین  
 بروزن مفعول مفاعیل فاعل لات و جائز است کہ عروض محذوف باشد و ضرب  
 مقصور ایضاً منہ پیشش بدل دیو و دام و دود و در ہم زودہ صفہای حور عسین  
 و ہم مضارع مسدس مکفوف محذوف از جامی شعر خوشا جلوه جمال بو  
 دیدن خوشامیوہ وصال توجیدین بروزن مفاعیل فاعل لات فعولن بحر  
 منتقضب اگرچہ شکر است میان عرب و عجم اما شعراے عجم درین بحر شعرے

دیده نشد لکن کارے تفصیل اوزانش نمیداریم اوزان مروجہ بحر  
 مجتث این بحر را عرب اکثر سدس و مریع آورده اند و شعراے عجم غیر از ثمن  
 نیاورده اند و درین بحر طے را محال نیست بسبب انفصال مس تفع لن و محقق  
 طوسی علیه الرحمة در معیار نوشته که ثمن در همه ارکان این بحر لازم است اول  
 مجتث ثمن مجنون فغانے گوید شعر **تو آن گلے که مه آسمان جبین تو بود**  
 ملک ز سدره خود آید و زمین تو بود **بر وزن** مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلاتن  
 دوم بحر مجتث مجنون ابتر مسیغ حافظ گوید شعر **غلام ز گیسوتوتا جدا رانده**  
 فدای باد لعل تو بهوش یار اند **عروض و ضربش** فعلان بسکون عین ابتر مسیغ  
 است و دیگر ارکان مثل شعر فغانے مذکور سوم مجتث ثمن مجنون مقصور  
 فغانے گوید شعر **بر جهان نشوم و رشوم چو خاک همین دم کمان نخورم**  
 و خورم بکوه گیاره **بر وزن** مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلاتن درین وزن گاهی  
 جزوے را مشعت آرند و گاهی عروض محذوف و ضرب مقصور یا بالعکس  
 آرند جلال الدین عبدالرزاق گوید شعر ناندیرے در کیش قضا که فلک **سوے**  
 دلم بسر انگشت امتحان نکشود **بر وزن** مفاعلن مفعولن مفاعلن فعلاتن  
 بکسر عین است و مصرع ثانی **بر وزن** مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلاتن و گاهی عروض  
 یا ضرب یا هر دو درین وزن ابتر آرند چنانچه درین بیت **عبدلرزاق** بدان  
 صفت که بود در بلور لعل مذاب **بدان** صفت که بود آب رامیان آتش شورینجا  
 ضرب ابتر است و عروض مجنون و مقصور و درین بیت **عنصری** **هنوز لشکر یانرا**  
 ز خون مردان شان **بر وزن** مفاعلن لعل است و تیغها احمر **بر وزن** مفاعلن فعلاتن

مفاعِلن فَعْلان۔ مفاعِلن مفعولن مفاعِلن فعلن عروض اِبر مسبغ و ضرب اِبر و صدر  
 و ابتدا مخبون و حشو در مصرع اول ہر دو مخبون و در مصرع ثانی یکے مشعت و یکے  
 مخبون آمدہ و دستگاہ این بحر در فارسی زیادہ برین نیست اوزان مرقعہ  
 بحر منسرح سالم ابن بحر را نیز شعراے عرب و عجم ترک کردہ اند و عرب مثنیٰ آزد  
 و عجم مسدسش را اکثر استعمال میکنند و عروض و ضرب را یا موقوف سے آزد  
 یا مکسوف یا مخدوع یا منخوہ اول منسرح مثنیٰ مطوی مکسوف موقوف النوری  
 گوید شعر نوش لب لعل تو قیمت شکر شکستہ چین سر زلف تور و نق عینر شکستہ  
 بر وزن منفتعلن فاعِلن منفتعلن فاعلات و در ہمین بحر با اختلاف ترتیب بعض ارکان  
 خاقانی قصیدہ گفتہ عشق بے پیش رو پای بر خط کبریا بد بدست نخست ہستے مارا  
 زما بد وزن منفتعلن فاعلات منفتعلن فاعِلن و در حسن مطلع این قصیدہ صدر را مقطع  
 آورده کہ مفعولن باشد و درین وزن تغیرات عجیبہ ز سعد و سعد سلمان دیدہ شد  
 درین سہ بیت کہ از یک قصیدہ است **اِپیات** ہر کہ ثنائے تراحد و نہایت  
 نہاد بد بحر فلک را بجد جست میان و کران بد بمنخرم اندر نشانہ وز جگر برگزشت  
 حد کشیدہ حسام نوک زد و دہ سنان بد چنان فدا دین در آن چو چاک در برگ  
 گل بد چنان گذشت آن ازین چو سوزن از پرنیان بد مصرع  
 اول بیت اول بر وزن منفتعلن فاعِلن منفتعلن فاعلات و بجائے فاعِلن  
 در مصرع ثانی فاعلات است و مصرع دوم بیت ثانی نیز ہمین وزن  
 است اما مصرع اولش بر وزن مفاعِلن فاعلات منفتعلن فاعلات و در  
 بیت سوم رکن متفعلن ہمہ جا مخبون آمدہ بر وزن مفاعِلن

فاعلن مفاعلن فاعلن مفاعلن فاعلن فاعلات میسرشمس الین فقیر علیه الرحمة  
 در قطع این سه بیت از بشریه چیزی سهو کرده است و حقیر درست کرده نوشته ام  
 دوم منشرح مطوی مجذوع از خاقانی شعر بافتن ریسمان نه معجزه باشد  
 معجزه داؤد بین که آهن بافت به در حدائق نوشته که شعر مذکور بر وزن مفتعلن  
 فاعلات مفتعلن فع است عروض منخور و ضرب مجذوع و باقی اجزا مبطوئیه است  
 انتی کلامه و نزد حقیر قطعش چنین است مفتعلن فاعلن مفاعلن فعلن مفتعلن فاعلن  
 فعولن فعلان صدر و ابتدا مطوئیه است و عروض اصلم و ضرب اصلم مسیح و رکن  
 اول حشوهر و مصرع <sup>مفتعلن</sup> مطوی مکسوف است و رکن ثانی حشو مصرع اول مخبون  
 است و مصرع ثانی مخلص پس این بیت منشرح مثنی مطوئیه مکسوف مخبون مخلص اصلم مسیح  
 باشد خلیه مقام <sup>فعولن</sup> حیرت است شاعری این فن را گاهی اینقدر زهول نمائی تواند شد  
 عجب نیست که از تعلیقات شاخ باشد سوم منشرح مثنی مطوی منخور از سعدی  
 شهر دیده اهل طبع به نعمت دنیا پُر نشود بهیچا که چاه به شبنم <sup>مفتعلن</sup> فاعلات  
 مفتعلن فع چهارم منشرح مسدس مطوی مثالش از حدائق شعر شاه جهان  
 باد تا زمانه بود که کر کش خلق شادمانه بود به بر وزن مفتعلن فاعلات مفتعلن پنجم منشرح  
 مسدس مطوی مقطوع مثالش از حدائق شعر بسکه به بوی اسیر شد جانم پُر گبزار  
 گر بخت نتوانم به بر وزن مفتعلن فاعلات مفعولن و در اینجا عروض و ضرب مقطوع و باقی  
 مطوی آمده و این دو وزن نزد شعرا عجم کمتر است اوزان مروجیه  
 بحر سرلیج مسدس الاصل این بحر سالم مستعمل نیست در عربی و در عجم و فارسیان  
 عروض و ضرب این بحر اکثر مطوی موقوف یا مکسوف آورده اند اول سرلیج

مطوی موقوف شیخ نظامی گوید شعر شیر گے داشت که چون بد گرفت سایه  
 خورشید بر آهوه گرفت. بروزن مفتعلن مفتعلن فاعلات دوم سرب مطوی  
 مکسوف از جامی شعر شیر خدا شاه ولایت علی. صیقلے شرک خفی و جلی. بروزن  
 مفتعلن مفتعلن فاعلن و خاقانی بیت گفته که مصرع اولش بر همین وزن است و مصرع  
 آخرش وزنی دیگر و زحاف و دیگر دارد شعر حلقه ار کم شود از زلف تو  
 خاتم جسم خواہے تا و ان آن. بروزن مصرع اول مفتعلن مفتعلن فاعلن  
 و وزن مصرع ثانی مفتعلن مفعولن فاعلات است و این تغیر زحاف  
 را عوام سکتہ شعر خوانند و لہذا ایضا ہندہ الصنفہ شعر قرے از دستان خاموش گشت  
 فاختہ از کمن فردا ایستاد. مصرع اولش بروزن مفعولن مفعولن فاعلات و ثانیس  
 بروزن مفتعلن مفتعلن فاعلات آمدہ سوم سرب مطوی مقطوع مجدوع  
 از حدائق شعر اے گل رویت سنبل خیزد. حلقہ زلفت آتش  
 بیزد. بروزن مفتعلن مفعولن فاع آفتاب سپہر سخنوری میر شمس الدین فقیر  
 ے نو سید کہ گاہے مکفوف بجائے مقطوع و منخور بجائے مجدوع درین وزن می آید  
 و مثالش شعر خود آوردہ شعر تیغ بکفت از ناز یا بہ تان شدہ عمرم سپرے. و نوشتہ  
 کہ بروزن مفتعلن متفعل فع است حالانکہ شعر مذکور برین وزن نیست نہ وزن مذکور  
 موافق قاعدہ عروض جائز است چرا کہ کف در متفعلن مجموع امکان ندارد و چہ معنی  
 کف اسقاط ساکن ہفتم سببے است و اینجا از و تہ مجموع اسقاط کردہ است و شعر  
 مذکور از بحر متقارب اثرم اثلیم ابر محذوف است مصرع اول بروزن فاع فاعولن  
 فعلن فع و مصرع ثانی بروزن فاع فاعولن فاع فعل است اینچنین ذہول از امثال

آن مغفور است بعد از او زمان دیگر ازین بحر اگر چه بعض مدّین رسائل  
 ذکر کرده اند اما ادعای مستعل بودن آنها ثابت نیست او زمان هر وجه بحر  
 خفیف شعرای عجم این بحر را غیر از مستدس نیاورده اند اگر چه بعض ادعای  
 ندرت میکنند و این بحر مطوی نئے آید بهمان علت که در محبت گفته شد اول خفیف  
 مستدس مخبون جائز گوید شعر سبزه بانود سیده یار نیامد ترازو شد باغ  
 و آن نگار نیامد بروزن فاعلاتن مفاعیلن فعلاتن صدر وابتدا سالم و باقی مخبون است  
 دوم مخبون مشعش مقصور حکیم سنائی در منقبت سید و صیاد و امیر اعیان  
 و اولیاء علیہ الصلوٰۃ والسلام گفته شعر ہم نبی را وصی دهم داماد چشم پیغمبر  
 از جمالش شاد بروزن فاعلاتن مفاعیلن مفعول صدر وابتدا سالم و حشو مخبون  
 و عروض و ضرب مشعش مقصور باشد و اگر عروض مخبون مقصور و ضرب مشعش مقصور  
 باشد ہم رواست چنانچه خاقانی گفت شعر چون کنم چون بگلستان امید  
 دیده ام را نصیب خارا فاد مصرع اول بروزن فاعلاتن مفاعیلن فعلات  
 و مصرع ثانی بروزن فاعلاتن مفاعیلن مفعول فامده تشعش در عروض  
 و ضرب این بحر کثیر الوقوع است سوم مخبون ابتر حکیم سنائی فرماید شعر  
 گزدارے کلام دستوری که برو نامت از سر دورے مصرع اول بروزن  
 فعلاتن مفاعیلن فعّلن بسکون عین و مصرع ثانی بروزن فعلاتن مفاعیلن فعّلن  
 صدر سالم و حشو وابتدا مخبون و عروض و ضرب ابترست چهارم مخبون مشعش  
 جامی گوید شعر وقت گل شد هواے گلشن دارم وقت جام برام روشن  
 دارم بروزن فاعلاتن مفاعیلن مفعولن بحر قریب و جدید و مشاکل را در این

هیچ یک از اساتید عجم ندیده ایم و اختراع متاخرین است و غرض اصلی مادرینجا  
 تحریر اوزان مروج است ازین جهت اوزان این سه بحر را ننویسم  
 تتمه در بیان فروع و اصول عشره که اجزای بحر اند فروع فعولن که رکن  
 سالم متقارب است هشت اند فعول بضم لام مقبوض فعول بسکون لام مقبوض  
 فعل بسکون لام محذوف فعلین بسکون عین انتم فتح بحذف و قطع ابر  
 فاشع اثرم فعولان مسیح فعلان انتم مسیح شروع فاعلین که رکن  
 سالم متدarker است هشت اند فعلین بکسر عین مخبون فعلین بسکون عین مقطوع  
 و بهم مخبون مسکن میتواند شد کما فی المعیار فعل بفتح عین مخبون مقطوع فتح احد  
 فاعلان مذال فعلان بتحریک عین مخبون مذال فعلان بسکون عین مقطوع  
 مذال فاعلان مرقل -

فروع مستفعلن که رکن سالم رجز است هشتده اند مقاعلن مخبون مفتعلن  
 مطوع مفتعلن مقطوع فعلین بسکون احد فعولن غنل فعلین بفتح  
 عین و لام مخبون فاعلین مرفوع فاشع احد مقصور فتح احد محذوف  
 مستعلنان مذال مقاعلان مخبون مذال مستعلنان مطوی مذال  
 فاعلان مرفوع مذال فعلتان مخبون مذال مستعلنان مرقل  
 مقعولان اعرج که در رجز و بسیط آید مقعولان مطوی مسکن مذال  
 که در رجز و سربج و منرح آید فروع مقاعلین که رکن سالم هزج است شانزده  
 مقاعلن مقبوض مقاعیل بضم لام مکفوف مقعولن اخرم باول مصرع و الا  
 خلق مقعول بضم لام اخره مقعول بسکون لام مخفق و مقصور فاعلین شتر



مفعولن محذوف متفاعیل بوقت لام مقصور فَعُول بضم لام استم نقل بفتح  
عین محبوب فاعل ازل وقع ابره متفاعیلان مسیح متفاعلان مستبوض  
مزال مفعولان اخرم مسیح خواه مخنق مسیح فاعلان اشتر مزال -

فرق فاعلان که رکن سالم ریلست شانزده اند فَعُولان بکسر عین مجنون فاعلات  
بضم تا مکفوف مفعولن مشعت فاعلات بسکون تا مقصور که منقول به فاعلان  
هم میشود فَعُول بکسر عین مجنون محذوف بعد نقل از فَعُولات بکسر عین و ضم مشکول  
فاعلان محذوف فعلش بفتحین مبروع وقع محجوف فاعل محجوف مسیح فَعُول بکسر  
مجنون مقصور فَعُول بسکون عین ابره و بعضی مشعت محذوف گفته اند فاعلیان  
مسیح منقول از فاعلان مفعولان مشعت مسیح فَعُولان بسکون عین ابره مسیح  
فَعُولان مجنون مسیح -

فرق متفاعیلن که رکن سالم کاملست پانزده اند متفعیلن مضمر متفعیلن  
محذول متفاعیلن موقوف فَعُولان موقوف مفعولن مضمر موقوف فَعُولان  
مکسور العین احد بسبب حذف و قد فَعُولان بسکون عین مضمر احد متفاعیلان مزال  
متفعیلان مضمر مزال متفعیلان محذول مزال متفاعیلان مرسل  
متفعیلان محذول مرسل متفاعیلان موقوف مزال متفعیلان مضمر مرسل  
متفاعیلان موقوف مرسل -

فرق متفاعیلن که رکن سالم و افرست هشت اند متفاعیلن معصوب متفاعیلن  
معصوب مقبوض که آرا منقول خوانند متفاعیلن منقوص فَعُولان موقوف متفعیلن  
اعضب بضا و معجمه مفعولن اقضم فاعلان اجم مفعولن اعظم -

فروع مفعولات چهارده اند مفاعیل بضم لام مخبون مفاعیل بوقف لام مخبون  
 موقوف فاعلات بضم تامطوی فاعلات بوقف تامطوی موقوف فعلات بفتح  
 عین وضم تامخبول یعنی اجتماع ضین و ط فعلات بوقف تامخبول موقوف مفعولات  
 موقوف مفعولات مکسوف فاعلات مطوی مکسوف فاعلات مخبون مکسوف  
 فاعلات بسکون عین اصلیم مفعولات بضم لام مرفوع فاعلات مجدوع فاعلات منخور  
 فروع فاعلات منفصل که بحر مضارع اختصاص دارد و هفت اند فاعلات  
 مکفوف فاعلات بسکون تامقصور فاعلات مخذوف فعلات بسکون عین مخذوف  
 مقصور چه از حذف و قصر فاعلات ماند فاعلات لیان مسبق فاعلات مسلوخ فاعلات مطوی  
 فروع مسبق فاعلات منفصل چهارده اند و بحر خفیف و محبت و مقتضب اختصاص  
 دارند مفاعلات مخبون فاعلات مخبون مقصور مسبق فاعلات بضم لام مکفوف مفاعلات  
 بضم لام مشکول یعنی اجتماع ضین و کف -

باب پنجم در بیان اوزان رباعی باید دانست که رباعی را دو بیت  
 و ترانه هم میگویند یعنی منسوب بسوے تر و مراد از آن موثر باشد چرا که چیز تر بنسبت  
 خشک موثر ترے باشد و رباعی را شعراے عجم اختراع نموده اند و میگویند  
 در سنه قریب چهار صد از هجرت نبوی رود که که او ستاد کامل در فن شعر  
 بود یک مصراع از کود که شنید که وقت بازیش در غرین میخواند نهایت شوش  
 آمد و سه مصراع دیگر با و منضم نموده باز شعراے دیگر هم طبع آزمایها کردند و خیلی بطوع  
 طبائع هر خاص و عام افتاد و بزبان عرب این وزن از فارسی منقول شده است  
 در اصل نبود و رباعی جز بحر هزج در دیگر بحر صورت نمی بندد و کسی نگفته و ناجائز

است و بجز زخاف و ر و بکار نمی رود و ارکان مستعمله اش از ده بیش نبود یک سالم  
 و نه مزاحف مفاعیلین سالم مفاعیلین مقبوض مفاعیلین مکفوف مفعولین  
 اخرم مفعول اخرب فاعیلین اشترفعول اهتم فاشع ازل فعل محبوب فتح  
 ابر و صدر و ابتدا اخرب می باشد یا اخرم و بس و عروض و ضرب ازین چهار رکن  
 بیرون نیباشد اول فاعول اهتم دوم فاع ازل سوم فعل محبوب چهارم  
 فتح ابر و این هر چهار رکن خصوصیت بعروض و ضرب دارند فقط یعنی در حشور و ا  
 نیست که بکار برند بخلاف رکنین صدر و ابتدا که در حشور هم بکار می آیند اما در صدر  
 و ابتدا ممکن نیست که سوا سے این دو رکن رکنی دیگر بیاید و اوزان رباعی  
 بست و چهار اضبط کرده اند و از جمله لبست و چهارده و ازده و زشت که صدر  
 و ابتدا در آن اخرب می آید و دوازده و دیگر را صدر و ابتدا اخرم و تفصیل اوزانش  
 بدین منوال است اول مفعولن مفعولن مفعولن فاع و دوم مفعولن مفعولن مفعولن  
 فتح ششم مفعولن مفعولن مفاعیلین فاع چهارم مفعولن مفعول مفاعیلین فاع پنجم  
 مفعولن فاعلن مفاعیلین فتح ششم مفعولن فاعلن مفاعیلین فاع هفتم مفعولن  
 مفعولن مفعول فاعول هشتم مفعولن مفعولن مفعول فعل نهم مفعولن مفعول  
 مفاعیلین فاعول دهم مفعولن مفعول مفاعیلین فعل یازدهم مفعولن فاعلن مفاعیلین  
 فاعول دوازدهم مفعولن فاعلن مفاعیلین فعل سیزدهم مفعول مفاعیلین  
 مفعول فاعول چهاردهم مفعول مفاعیلین مفعول فعل پانزدهم مفعول مفاعیلین  
 مفاعیلین فاعول شانزدهم مفعول مفاعیلین مفاعیلین فعل هیجدهم مفعول مفاعیلین  
 مفاعیلین فاعول هیجدهم مفعول مفاعیلین مفاعیلین فعل نوزدهم مفعول مفاعیلین

مفعولن فاعل <sup>۱۱</sup>بست مفعول مفاعیلن مفعولن فاعل <sup>۱۲</sup>بست و یکم مفعول مفاعیل  
 مفاعیلن فاعل <sup>۱۳</sup>بست و دوم مفعول مفاعیل مفاعیلن فاعل <sup>۱۴</sup>بست و سوم مفعول  
 مفاعیلن مفاعیلن فاعل <sup>۱۵</sup>بست و چهارم مفعول مفاعیلن مفاعیلن فاعل <sup>۱۶</sup>بست  
 که مصراع سوم رباعی قافیه ضرورت نیست اگر خواهند بیارند و اگر خواهند نیارند تمثیلاً  
 هر دو نوشته می شوند

افکند درین دلم دو گلنار تو ناز	افتاد مرا بادل مکار تو کار
مفعول مفاعیلن مفاعیل فاعل	مفعول مفاعیل مفاعیل فاعل
باینهمه درد و چشم خو خوار تو خوار	من مانده نخل بیش گلزار تو زار
مفعول مفاعیلن مفاعیل فاعل	مفعول مفاعیلن مفاعیل فاعل

### رباعی دیگر

هر چهار مصراع این رباعی قافیه دارند مثال دیگر که مصراع تالش قافیه ندارد

پرسید ز من وزن رباعی ناگاه	شیطان بچه جنیت دی بر سر راه
مفعول مفاعیل مفاعیلن فاعل	مفعول مفاعیلن مفاعیل فاعل
لا حول ولا قوه الا بالله	در هیئت او دیدم و گفتم فی الحال
مفعول مفاعیل مفاعیلن فاعل	مفعول مفاعیل مفاعیلن فاعل

بدانکه قافیه در عرف شعرا عجم عبارتست از آنچه تکرار شد در او آخر جمیع ابیات  
 واجب باشد یا مستحق بشرط آنکه مستقل نباشد در تلفظ بلکه جزء کلمه باشد یا بمنزله جزء بعض  
 تمام این کلمه را که مشتمل بر قافیه است قافیه میگویند و بعض محض حرف و صوات قافیه  
 میدانند و ردیف کلمه را گویند یا بیشتر که بسبب استقلال در آخر همه ابیات بعینه

مکر رشود و شعرے لاکہ ردیف داشتہ باشند و خوانند و این خاصہ شعرای عجم فقط

تسلی

# اعلان

برائے جمیع اہل مطالع و غیرہ اجازت داده میشود کہ

کتاب ہدائی بہ زبدۃ العروض را برائے خود ہر کس

ہر قدر ہر جا کہ خواہد چاپ نماید لکن تصحیحش مقدم داند

راغب

سید بنیادین عفی عنہ بقلم خود



CALL No. { ١٩١٥٥ } ACC. No. ١٢٩٨٢  
 AUTHOR سالک، سید احمد حسین  
 TITLE زبدۃ العروین

Acc. No. ١٢٩٨٢  
 Class No. ١٩١٥٥ Book No. سالک  
 Author سالک، سید احمد حسین  
 Title زبدۃ العروین

THE BOOK

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date



## MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

### RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

